

النور و پارک

رینبو راول

ترجمه‌ی سمانه پرهیزکاری



نشر میلکان

www.nashr-e-milkan.com
nashr-e-milkan@outlook.com

از تلاش برای برگرداندن دختر دست برداشته بود.

او فقط وقتی خودش می خواست، برمی گشت؛ در رؤیاهای و خوابها و آشناپنداری های درهم شکسته.

مثلاً وقتی پسر به سمت محل کارش رانندگی می کرد، یکهو چشمش می افتاد به دختری با موهای قرمز که کنار خیابان ایستاده. برای لحظه ای نفس گیر، می توانست قسم بخورد که خود خودش است.

بعد متوجه می شد که موهای این دختر بیش تر طلایی ست تا قرمز... و سیگاری روشن کرده... و تازه تی شرت سکس پیستولز^۱ را هم پوشیده.

النور از سکس پیستولز متنفر بود.
...النور...

پشت سرش بود، تا لحظه ای که سرش را برمی گرداند. کنارش دراز کشیده بود، تا لحظه ای که از خواب بیدار می شد. باعث می شد دیگران خسته کننده تر و بی روح تر به نظر برسند، و هیچ کس به اندازه ی کافی خوب نباشد.

النور همه چیز را خراب می کرد.

النور رفته بود.

و او از برگرداندن اش دست برداشته بود